

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۰ - تفاوت و اشتراک این آیه با آیه ۷۲ سوره احزاب - مراتب خلافت
تاریخ: ۱۶ مهر ۱۳۹۸
مصادف با: ۹ صفر ۱۴۴۱
جلسه: ۵

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

تفاوت و اشتراک این آیه با آیه ۷۲ احزاب

آیه ۳۰ از نظر محتوا و مضمون با آیه ۷۲ سوره احزاب مشابهت دارد و لذا لازم است یک اشاره اجمالی به آن آیه هم داشته باشیم و البته تفصیلش بعدا خواهد آمد.

آیه این است: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»؛ طبق این آیه خداوند متعال امانتی را عرضه کرد به آسمان ها و زمین و کوه ها و آنها از پذیرش امانت ابا کردند ولی انسان آن را پذیرفت.

در مورد مشابهت این آیه و آیه محل بحث، این مسأله وجود دارد که منظور از امانت چیست که کوه ها و آسمان ها و زمین از پذیرفتن آن ابا کردند.

اینجا چندین احتمال ذکر شده است، احتمال اینکه منظور فقط یک امر اعتقادی یعنی توحید باشد، اینکه منظور یک امر اعتقادی به همراه عمل باشد و چند احتمال دیگر که ما در موضع خودش بیان خواهیم کرد ولی آن احتمالی که چه بسا اکثر مفسرین شیعه آن را پذیرفته اند این است که منظور از امانت همان ولایت و خلافت است.

اشتراک

بر این اساس خداوند متعال در آن آیه اشاره دارد به اینکه ما خلافت را به آسمان ها و زمین پیشنهاد کردیم اما آن ها ابا کردند. پس موضوع هر دو یکی است. در آیه محل بحث موضوع خلافت انسان از خداوند تبارک و تعالی است، در آیه ۷۲ سوره احزاب هم مقصود از امانت همان خلافت و ولایت است، یعنی احتمالی که از سایر احتمالات اقوی به نظر می رسد. اما در عین حال تفاوت هایی هم هست.

تفاوت ها

۱. اولین تفاوت در آیه محل بحث، مسئله جعل است. جعل به معنای اعطاء و واگذار کردن و قرار دادن است اما در آیه سوره احزاب مسئله عرض و پیشنهاد مطرح شده است. آیه ۳۰ سوره بقره معروف است به آیه جعل خلافت و آیه ۷۲ سوره احزاب معروف است به عرض امانت، چون می گوید «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» و اینجا به طور صریح امانت را بیان نمی کند ولی معلوم می شود که آن ها می دانستند امانت چیست و ابا کردند.

۱. سوره احزاب، آیه ۷۲.

۲. فرق دوم این است که در آیه ۳۰ سوره بقره اساساً خداوند متعال سخن از پیشنهاد و عرض را به میان نمی‌آورد بلکه می‌گوید انسان را خلیفه قرار دادیم اما در عین حال ملائکه طبق این آیه خودشان پیشنهاد کردند به خدا که ما خلیفه تو شویم. مضمون سوال و پرسش فرشتگان این بود که ما خلیفه تو می‌شویم و چرا موجودی را که اهل سفک دماء و افساد فی الارض است را می‌خواهی خلیفه خود قرار دهی؟ «و نحن نُسَبِّحُ و نقدِّسُ لک» یعنی در واقع پیشنهاد از سوی ملائکه به خداوند است که خداوند قبول نمی‌کند. اما در آیه ۷۲ سوره احزاب سخن از پیشنهاد امانت به آسمان و زمین است و در آنجا خود خدا خلافت را پیشنهاد می‌کند و آن‌ها نمی‌پذیرند.

۳. تفاوت سوم این است که در آیه ۳۰ بقره خداوند در مورد انسان به ملائکه می‌فرماید «إِنِّي اعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، این نشانه تعظیم و تکریم است؛ یعنی من انسان را می‌شناسم و چیزی را درباره او می‌دانم که شما نمی‌دانید. اینجا به حسب ظاهر تنقیص نیست. اما در آیه ۷۲ سوره احزاب به حسب ظاهر تنقیص است، چون آنجا می‌فرماید «وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ ۗ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»، هم متصف کرد انسان را به ظلم و هم او را به جهل موصوف کرد. این البته معنای ظاهر و متعارف این آیه است که انسان ستمکار است و جهل دارد.

سوالی که در اینجا مطرح است این است که آیا ظلوم بودن و جهول بودن باعث شد که انسان خلافت را بپذیرد؟ یعنی تعلیل برای پذیرش انسان است؟ یا چیز دیگری می‌خواهد بگوید. علی الظاهر «ظلوماً جهولاً» علت برای پذیرش امانت از سوی انسان نیست و خدا نمی‌خواهد بگوید که ما این امانت را به آسمان و زمین عرضه کردیم و آن‌ها نپذیرفتند اما انسان پذیرفت چون ظلوم و جهول است. پذیرش انسان به این جهت نبود بلکه مقصود این است که انسان این امانت را پذیرفت اما برخی از این‌ها قدر این امانت را دانستند که همان مؤمنین اند و بعضی دیگر قدر این امانت را نمی‌دانند که یا می‌شوند منافق و یا کافر.

البته در مورد ظلوم و جهول، یک معنای دیگری هم وجود دارد که با ظاهر آن متفاوت است، یعنی ظلوم و جهول به معنای منفی نیست بلکه یک صفت مثبت است. این برداشت را برخی عرفا در مورد این دو واژه کردند که این یک وصف بسیار عالی برای انسان است. یعنی ظلوم و جهول از برترین و والاترین اوصافی است که می‌شود برای انسان به کار برد؛ اما چگونه؟

معنایی که این‌ها در مورد ظلوم می‌کنند این است که انسان موجودی است که همه بت‌ها را شکسته و چیزی غیر از خدا باقی نگذاشته است و جهول یعنی انسان موجودی است که از همه چیز به غیر خدا غافل است و جهل و نادانی او نسبت به غیر خدا تفسیر شده است. به طور خلاصه جهول بودن یعنی غافل بودن از غیر خدا و ظلوم بودن یعنی از بین بردن همه چیز به غیر خدا. طبق این احتمال که امام (ره) به تبع برخی از بزرگان عرفا همین معنا را ذکر کردند، معنای «و حمله الإنسان إِنَّه كان ظلوما جهولاً»، یعنی چطور انسان توانست این امانت را به دوش بکشد؟ چون او ظلوم و جهول است. آدم ابوالبشر این چنین هست که از هر چیزی به غیر از خدا جاهل است و هر چیزی را به غیر از خدا از بین برده

است. البته این یک تفسیر ذوقی و عرفانی است و ظاهر معنای آیه همان است که گفته شد.

سوال:

استاد: خیر اینجا تفسیر به رأی نمی‌باشد و در واقع کنار زدن ظاهر الفاظ و واژه‌ها است.

به هر حال فرق سومی که گفته شد این بود که انسان در این آیه توسط خداوند با تعبیر «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» تکریم و تعظیم شده و هیچ صفت دال بر نقص برای او ذکر نشده در حالی که در آیه ۷۲ سوره احزاب این تنقیص برای او ذکر شده است.

سوال:

استاد: ظلوم یعنی از بین بردن همه چیز به غیر از خدا. منظور از جهل هم یعنی آنقدر خدا در روح و جان او نفوذ کرده که انگار علم به غیر خدا ندارد و کَأَنَّ چون غیر خدا در نزد او هیچ است، پس نزد او مجهول است.

۴. تفاوت چهارم این است که در آیه ۷۲ سوره احزاب خداوند پیشنهاد امانت را به آسمان‌ها و زمین کرد. پیشنهاد لزوم امتثال ندارد و برای همین است که این‌ها اباء کردند از پذیرش. البته اباء آسمان و زمین از پذیرش این امانت، اباء از روی عصیان و سرکشی نبود بر خلاف اباء ابلیس از امر خدا و برای همین هم خداوند تبارک و تعالی او را مجازات کرد و از درگاه خدا رانده شد اما آسمان‌ها و زمین رانده نشدند چون اباء آن‌ها اباء از روی ضعف و ناتوانی بود و کَأَنَّ از روی صدق و راستی به خداوند عرضه داشتند که ما توانایی این کار را نداریم. لذا اینجا اباء از درخواست خداوند مجازات در پی ندارد اما اگر اباء از روی استکبار باشد مانند ابلیس، آن‌گاه مجازات دارد. اتفاقاً اباء اگر از روی ضعف و ناتوانی باشد چه بسا مورد مهر خداوند قرار می‌گیرد.

سوال:

استاد: گفتیم که پیشنهاد لزوم امتثال ندارد. اما در اینجا یک نکته است که بالاخره حتی اگر پیشنهاد هم باشد، اگر نزد خدا رجحان داشته باشد اباء این‌ها مذموم است ولی از روی کاهلی و استکبار باشد مجازات هم دارد.

سوال:

استاد: آنجا فعلش راجح است و ترکش مذموم نیست و اینطور نیست که اگر کسی مستحبی را ترک کرد مورد مذمت قرار گیرد. بله از این باب است که چون مصلحتی از دست رفته مورد مذمت قرار می‌گیرد ولی سرزنش مولا در آن نیست.

به هر حال تفاوت‌هایی بین این دو آیه وجود دارد که ما چهار تفاوت را ذکر کردیم اما نکته محوری دو آیه همان مسئله خلافت و ولایت است که در آیه بقره ۳۰ به صورت صریح بیان شده ولی در آیه ۷۲ احزاب بحث امانت مطرح شده است اما معلوم است که این امانت همان خلافت و ولایت است. بخاطر همین هم است که برخی از اهل تفسیر گفته اند که «وَأَيُّ أَمَانَةٍ أَكْبَرُ مِنَ النِّيَابَةِ عَنِ الْحَقِّ فِي عِبَادَةِ»، یعنی چه امانتی بزرگ‌تر از نیابت از حق تعالی در بین

بندگانش که می‌شود همان خلافت.^۱

مراتب خلافت

از بحث‌هایی که در مورد خلافت باید دنبال شود، مسئله مراتب خلافت و درجات آن است. ما حقیقت خلافت و اینکه چرا خداوند خلیفه را جعل کرد و البته ویژگی‌ها و مختصات خلافت انسان از خداوند تبارک و تعالی را مطرح کردیم. اما خلافت با توجه به اینکه معنایش جامعیت وجودی انسان است نسبت به اسماء و صفات خداوند به گونه‌ای که همین موجود ممکن می‌تواند مظهر و آینه آن وجود بی‌پایان در اسماء و صفات و ذات و افعالش باشد، مراتبی دارد. مخصوصاً این نکته که خلیفه خدا نوع انسان‌ها هستند که این مؤید برای وجود مراتب در خلافت است.

ما قبلاً پنج احتمال ذکر کردیم برای اینکه خلیفه کسیت؛ اینکه آدم ابوالبشر باشد، اینکه شخص متقی و پرهیزگار باشد، اینکه انسان‌ها همگی بالفعل خلیفه خدا باشند که این چهار احتمال رد شد و احتمالی که پذیرفتیم این بود که در انسان‌ها استعداد خلافت وجود دارد، یعنی استعداد مظهریت برای اسماء و صفات خداوند.

علت وجود مراتب

اگر ما خلیفه را انسان دانستیم آن هم به این معنا که هر انسانی استعداد این جامعیت را دارد، قهراً برای این خلافت مرتبه پدید می‌آید. پس اساساً علت اینکه ما قائل به وجود مراتب و درجات در خلافت و خلیفه هستیم، این است که خلیفه به نظر ما عبارت است از نوع انسان که همگی این استعداد را دارند. اما اگر ما گفتیم که خلیفه شخص آدم است، او که نمی‌تواند ذو مراتب باشد. اگر گفتیم خلیفه انسان کامل است هر چند در اینجا هم مراتب قابل تصور است و وجود دارد ولی این مراتب یک تفاوت ما هوی بین این‌ها ایجاد نمی‌کند؛ اما وقتی ما خلیفه را همه انسان‌ها دانستیم، آنوقت می‌تواند دارای مراتب باشد.

ما قبلاً هم گفتیم که شواهد متعددی داریم که خلافت به نوع انسان متعلق است مانند «أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ ۖ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ»^۲ و یا آیه «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ فِي الْأَرْضِ»^۳ و یا آیه «وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»^۴. پس به همین دلیل می‌گوییم خلافت دارای مراتب است، هرچند مصداق روشن آیه ۳۰ در سوره بقره انسان کامل است اما منحصر در او نیست.

بعد از اینکه علت وجود مرتبه و علت التزام به وجود مراتب در خلافت معلوم شد باید دید که این مراتب چیست.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۴۱۸.

۲. سوره اعراف، آیه ۶۹.

۳. سوره یونس، آیه ۱۴.

۴. سوره نمل، آیه ۶۲.